

تشر

ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم
چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲

گزارش تپش از دام های مجرمان برای شکار زنان

تله ای برای زن ساده لوح

صفحات ۴ و ۵



دردسر خرید ویلا
برای زوج جوان

۸ | <

قتل
پایان دوستی شوم

۳ | <

باید عیب یاب خودروها
می شدم، نه دزد!

۲ | <

هشدارهای مهم به مسافران درون شهری

سردار علی ولی پورگودرزی

رئیس پلیس آگاهی تهران

مجرمان و خلافکاران درست مثل ویروس در فضای جامعه در تردد و فعالیت هستند. بسیاری از آنها دارای ظاهری موجه و جامعه پسند هستند و مردم باید توجه داشته باشند که قرار نیست همیشه پوشش و رفتارشان این افراد را متوجه مقاصد شوم آنان کند. سؤالی که اینجا پیش می آید این است که با توجه به فعالیت مجرمان چطور افراد در طول روز بزه دیده نخواهند شد؟ پاسخ این پرسش توجه به نکات خودمراقبتی است که مستمر در قالب پیام های هشدار توسط پلیس ارائه شده است. در صورتی که شهروندان توجه لازم را به نکات خودمراقبتی داشته باشند حتی اگر در طول روز در مواجهه با تعداد زیادی از افراد بزهکار و آزارگر قرار بگیرند به سلامت

آن موقعیت را پشت سر می گذارند و مجرمان را در تحقق نقشه های پلیدشان با ناکامی مواجه می سازند. یکی از مهم ترین موقعیت هایی که نقش زیادی در بزه دگی شهروندان به ویژه زنان ایفا می کند موضوع چگونگی تردد آنان در سطح شهر است. متأسفانه با وجود وسایط حمل و نقل عمومی مانند مترو، بی آر تی و تاکسی، باز هم برخی از شهروندان ریسک استفاده از خودروهای شخصی را به جان خریده و خود را با احتمال وقوع تلخ ترین اتفاقات روبه رو می سازند. به تازگی تلاش های همکاران من در پلیس آگاهی به کشف پرونده قتلی انجامیده است که متأسفانه نقطه شروع این جنایت استفاده مقتول از خودروی شخصی به جای تاکسی برای رسیدن به مقصد بود. اتفاقی که به سادگی با انتخاب تاکسی برای تردد قابل پیشگیری بود. در صورت بروز هرگونه اتفاق برای شهروندان، کارآگاهان هوشمند و شجاع این پلیس تارسیدن به نتیجه دست از تلاش و پیگیری بر نمی دارند.

تشر

۲ | ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

باید عیب یاب خودروهامی شدم، نه دزد!

مهدی یکه سادات
تپش

خوردن کلوچه های سرقتی کار دست شان داد و باعث شد دستگیر شوند. سارقان لوازم داخل خودرو هستند و سردهشته شان چند سابقه کیفری دارد. او به ۲۰۰ فقره سرقت از داخل خودروها اعتراف کرده است. در ادامه گفت و گو با این سارق میانسال را می خوانید:

خودت را معرفی کن.

محمود ۵۳ ساله هستم.

سابقه داری؟

بله؛ چندبار به اتهام سرقت لوازم داخل خودرو و خرید و فروش مال سرقتی دستگیر شدم و چند سالی زندان بودم.

اعتیاد داری؟

خیر. مگر هرکسی مجرم است، اعتیاد دارد؟ من دزد بودم و برای نیاز زندگی و گاهی عادی که به سرقت داشتیم، دست به این کار می زدم.

همدست هم داشتی؟

سه نفر که با هم دوست و همبند بودیم.

بیشتر از چه خودروهایی سرقت می کردید؟

فقط ماشین های داخلی. ماشین ایرانی برای ما عین هلو می ماند. هر مدلی باشد در صندوق عقب یا در خودرو را باز و سرقت انجام می دادیم.

پس قفل ضد سرقت چی؟

اینها برای خودروهای داخلی و من شوخی است. من هر خودرویی را بخواهم سرقت می کنم. نمی گویم بی تاثیر است اما برای سارقان تازه کار ممکن است باعث پیشگیری شود ولی من با وجود آنها هم سرقت می کنم.

بیشتر در چه مناطقی سرقت می کردید؟

فرقی نداشت. هرکجا بودیم دست به سرقت می زدیم. بالا شهر و پایین شهر نداشتم.

چند فقره سرقت انجام دادید؟

۲۰۰ بار سرقت کردیم.

اموال سرقتی را چه می کردید؟

به مالخر می فروختیم و بعد به طور مساوی بین همدیگر تقسیم می کردیم. اگر مساوی تقسیم نمی شد قطعاً بین ما اختلاف پیش می آمد و زودتر دستگیر می شدیم.

پس چطور دستگیر شدید؟

آخرین خودرویی که از آن سرقت کردیم و صندوق عقبش را خالی کردیم از آستارا به تهران آمده بود. داخل صندوق چند کلوچه هم بود. آنها را به خانه آوردیم و خوردیم و یادمان رفت جعبه خالی کلوچه ها را دور بریزیم. پلیس به ما مشکوک شده بود و وقتی به خانه آمد و جعبه خالی کلوچه ها را دید به ما شک کرد و ازمان لورفت. خانه را که جست و جو کردند چند مال سرقتی کشف کردند و دستگیر شدیم.

با یک جعبه کلوچه دستگیر شدید؟

مثل آدم و حوا که گفتند نباید سیب را بخورند، ما هم نباید کلوچه را می خوردیم تا دستگیر نشویم. متأسفانه کلوچه باعث شد دستگیر شویم.

ایمنی ماشین های ایرانی خوب است؟

اگر خوب بود به نظرتان من می توانستم از ۲۰۰ خودرو سرقت کنم و اموال با ارزشش را بردارم؟ معمولاً ما سراغ صندوق عقب هایی می رفتیم که ارتفاعش پایین تر بود.

در روز چند سرقت انجام می دادید؟

معمولاً روزی پنج سرقت انجام می دادیم و همین، جوابگوی هزینه های ما و کافی بود.

چه ساعتی دست به سرقت می زدید؟

برای این سرقت ها روز را معمولاً انتخاب نمی کنند. ما خودمان ۱۲ شب تا پنج صبح با پرسه زنی در خیابان ها دست به سرقت می زدیم.

برای تان فرقی نمی کرد ماشین کجا پارک بود؟

برای ما مهم این بود ارتفاع صندوق پایین باشد که نشان دهنده وجود جنس در صندوق عقب بود. فقط زیر دوربین نباشد برای مان کافی است و در هر جایی باشد سرقت را انجام می دهیم.

نمی ترسیدید دستگیر شوید؟

وقتی دست به سرقت می زنی، تا وقتی دستگیر نشوی، ترسی از سرقت نداری؛ وقتی دستگیر شدی، ترس به جانت می افتد.

حرف آخر...

من باید کارشناس عیب یاب شرکت های خودرو سازی می شدم، نه دزد.



باشند که هرگز بیشتر از آنچه در عرف جامعه برای ارتباط بین مسافر و راننده تعریف شده فراتر نروند. همچنین هرگز از خودروهای شخصی که به مسافرکشی می‌پردازند برای تردد به خارج از شهر و مسیرهای طولانی بزرگراهی استفاده نکنند. عجله داشتن برای رسیدن به مقصد دلیل موجهی برای سوار شدن به هر خودرویی که در مقابل مردم توقف می‌کند، نیست. گاهی اوقات سارقانی که در قالب مسافرکش اقدام به سرقت می‌کنند برای قرار دادن قربانی در شرایط مناسب جعبه‌ای را در صندلی جلو قرار می‌دهند یا اعلام می‌کنند در جلو خراب است تا قربانی مجبور شود در صندلی عقب در کنار سارقی که قصد جیب‌بری از وی یا سرقت به عنف را دارد، بنشیند. شهروندان در صورت مواجهه با چنین خودروهایی علاوه بر سوارنشدن بر خودرو ضمن تماس با مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰، مشخصات خودرو و سرنشینان را در اختیار پلیس قرار دهند.

با وجود این باز هم پیشگیری مقدم بر درمان است و لازم است که شهروندان با رعایت نکات خودمراقبتی که در ادامه به آنها اشاره می‌کنم ضمن مراقبت از خود و عزیزان‌شان یاریگر پلیس در پیشگیری از وقوع جرایم باشند. در سفرهای شهری حتماً از وسایط حمل‌ونقل عمومی استفاده شود. لازم است شهروندان از سوار شدن به خودروهای غیرمسافرکش مصوب به ویژه خودروهای دارای شیشه‌های دودی خودداری کنند و هنگام سوار شدن به خودرو با نگاه به قسمت داخلی در خودرو از سالم بودن دستگیره در مطمئن شده و سپس وارد خودرو شوند. شهروندان توجه داشته باشند که اگر ظاهر راننده و سایر مسافران به نظر موجه نمی‌رسید یا از این بابت احساس ناراحتی کردند بلافاصله در را بسته و از نشستن داخل خودرو خودداری کنند. نوع ارتباط با افراد مختلف تعریف شده است و خارج شدن از این عرف، افراد را با انواع آسیب‌ها و خطرات مواجه می‌سازد. شهروندان دقت داشته

قتل، پایان دوستی شوم

رازگشایی از قتل دختر جوان که قربانی جنایت پسر مورد علاقه‌اش شده بود، خاطره‌ای است که این هفته کارآگاه جنایی برای ما روایت کرده است.

دیگر برایم مسجل بود قاتل رضا است اما چرا باید دختر مورد علاقه‌اش را بکشد. بعد از یک ماه رد پسر جوان را در جنوب شهر زدیم و شبانه در یک مسافرخانه او را دستگیر کردیم.

صبح روز بعد پسر ۳۰ ساله روبه‌رویم نشست. از رفتارش معلوم بود که تحصیلکرده و آدم حسابی است. از او خواستم هرچه شده است را براساس واقعیت بگوید. لیوان آبی خواست که به او دادم. بعد از تازه کردن گلویش، شروع به صحبت کرد: «جناب سروان من قاتل رویا هستم اما نمی‌خواستم او را بکشم.

نمی‌دانم چرا یکباره این غلط را کردم. من و رویا سه سال قبل باهم آشنا شدیم و کم‌کم ارتباط مان شکل گرفت. حتی خانواده‌ها می‌دانستند ما باهم رفت و آمد داریم.

از شش ماه قبل من متوجه شدم ما به درد

هم نمی‌خوریم و به همین خاطر منطقی

با او صحبت کردم که ارتباط مان را پایان

دهیم، اما او نمی‌پذیرفت و خواستار

ادامه دوستی بود. هربار می‌گفتم

فرصت بدهم تا باور کند اما او بدتر

می‌کرد. روز حادثه به خانه‌اش رفتم و

گفتم ارتباط ما باید تمام شود که او

قبول نکرد و سرو صدا راه‌انداخت.

من عصبانی بودم و نمی‌توانستم

با صحبت، آرامش کنم. یکباره

نمی‌دانم از کجا قابلمه جلوی

دستم آمد و محکم ضربه‌ای به

سر رویا زدم که بیهوش شد. وقتی دقت

کردم دیدم نفس نمی‌کشد. سیم تلفن را دور

گلویش فشار دادم که مطمئن شوم مرده است.

برای فرار از قانون صحنه‌سازی کرده و بعد فرار کردم.»

با اعترافات رضا، پرونده‌ای که به نظر می‌رسید کشف

آن سخت باشد، رازگشایی شد.

اوایل اسفند بود و کم‌کم شهر بوی بهار گرفته بود. آن سال انگار بهار می‌خواست زودتر بیاید و برای آمدنش عجله داشت. از صبح چند پرونده را بررسی و هماهنگی‌هایش را با بازپرس‌های ویژه قتل انجام دادم. آن سال ۳۲ کشف پرونده قتل داشتیم و از خودم راضی بودم و تلاش می‌کردم پرونده کشف نشده نداشته باشم.

ساعت ۱۱ بود که زنگ تلفن ویژه قتل به صدا درآمد. افسر کلانتری پشت خط بود و تند تند صحبت می‌کرد. جناب سروان در طبقه دوم ساختمان هفت طبقه جسد یک زن در خانه‌اش پیدا شده است. سر جسد باد کرده و احتمالاً قتل است. از او خواستم صحنه را حفظ کند تا خودمان را برسانیم. با یک تیم از تشخیص هویت راهی محل قتل در خیابان مطهری شدیم. ساعت نزدیک ۱۲ شده و کوچه مملو از جمعیت بود. افسر کلانتری با دیدن ما راه را باز کرد و بعد از عبور از نوار زرد رنگ بررسی صحنه جرم، وارد ساختمان و آپارتمان مورد نظر شدیم. همه چیز در نگاه اول عادی به نظر می‌رسید اما جسد زن جوانی کنار شومینه در حالی افتاده بود که سرش باد کرده و کنارش تلفنی افتاده بود.

پزشک قانونی با معاینه جسد اعلام کرد اصابت ضربه به سر این زن و خفگی‌اش، علت مرگ او بوده است.

شروع به گشتن داخل خانه کرده و یک قابلمه خونی زیر سینک آشپزخانه پیدا کردیم. دیگر مطمئن شدیم که این زن به قتل رسیده است. همسایه‌ای که به پلیس خبر داده بود، در بازجویی مدعی شد، دیشب از خانه رویا (مقتول) صدای جر و بحث می‌آمد، اما خیلی زود تمام شد.

صبح نگران او شدم و چندباری مقابل خانه‌اش رفتم اما کسی در را باز نکرد. چون کفش رویا جلوی در بود مطمئن شدم بلایی سرش آمده و برای همین به پلیس زنگ زدم.

از زن همسایه به خاطر مسئولیت‌پذیری‌اش تشکر کردم و کم‌کم باید صحنه را ترک می‌کردیم. ساعت پنج از خانه بیرون آمدم در حالی که فقط اسم مقتول را می‌دانستم. صبح به اداره رفتم و دیدم مادر و پدر رویا گریه‌کنان منتظر من هستند. پدر او مدعی شد قاتل مردی به نام رضا، دوست دخترم است. او چند وقتی است که با دخترم بود اما الان خبر ندارم کجاست. با شناسایی هویت رضا سریع آدرسش را پیدا کردم و سراغش رفتم اما هیچ خبری از او نبود. به محل کارش در نزدیکی خانه رویا رفتم اما همکارانش گفتند که از دو روز قبل سر کار نیامده است.

خاطره جنایی

تشریح

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم | ۳

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

تله ای برای

با این که پلیس دائم و به شکل های مختلف به زنان و دختران جوان هشدار می دهد تا در تله مجرمین گرفتار نشوند، اما دختران جوان و زنانی هستند که به راحتی قدم به شکارگاه مجرمان می گذارند و ناخواسته به دام می افتند.

لیلا حسین زاده
تپش

اینستاگرامی بودند که اخیرا با برگزاری چالش زیبایی در میان دختران، طعمه های زیادی را به تور انداختند. خبر این

پیش رسانه ای کرد. ماجرا زمانی فاش شد که تعدادی از دختران در مراجعه به پلیس فتا تهران اعلام کردند در یک چالش

آنها خواست برای تکمیل ثبت نام، کدهای مختلفی را برای گرداننده آن صفحه بخوانند، اما با این ترفند ادمین این صفحه

کرد و حالا این بحران، زندگی شخصی و خانوادگی آنها را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. البته کار به همین جا ختم نشد

نشود، عکس و پیام های خصوصی آنان را منتشر می کنند. دختران نیز از ترس این که مبادا خانواده شان بویی از این اتفاق

وارد عمل شد و قبل از این که ادمین این صفحه اینستاگرامی، تصاویر دختران را منتشر کند، هویت متهمان را شناسایی و آن

منتقل کردند تا پاسخگوی اعمال مجرمانه خود باشد. این تنها مورد اغفال زنان و دختران با شیوه های عجیب و غریب نیست و

خوشبختی»، داروی بخت گشایی و رفع مشکلات، اعتماد زنان را جلب کرده و به خانه آنها می رفت. او البته قبل از ملاقات با طعمه ها

حضور داشته باشد. زنان نیز با سودای حل مشکلات زندگی و بخت گشایی رمال را به خانه خودشان راه دادند. او پس از حضور در خانه، با دادن یک نو

ارزش و آزار و اذیت آنها از محل متواری می شد.



نیاز، پله اول برای ارتکاب جرم

می دهد. وقتی فقر، تورم، بیکاری و... در جامعه افزایش پیدا می کند، افراد برای رفع نیازهای خود دست به هر کاری می زنند. در حال حاضر بحث ازدواج با استفاده از وام مطرح است، اما مگر می توان با وام گرفتن مراسم ازدواج برگزار کرد. برای جلوگیری از تولید چنین جرایمی، باید تولید کار کرد که در تمام دنیا این وظیفه به عهده دولت است. به کشورهای آمریکا و بنگلادش به عنوان ثروتمندترین و فقیرترین کشورها نگاه کنید، اصلا چیزی به نام وام ازدواج ندارند. دولت کار تولید می کند و افراد نیز به تبع داشتن شغل و دریافت دستمزد، ازدواج می کنند. کسی که می خواهد ازدواج کند، ابتدا باید شغل و درآمد داشته باشد تا بتواند ازدواج کند. فرض کنیم وام هم گرفت خب چه کسی باید این را پرداخت کند؟ پدر و مادر دختر یا پسر. بعد که در زندگی خودشان ماندند، می پرسیم چرا طلاق گرفتند و آمار طلاق بالا رفت. در واقع زیر ساخت تمام مشکلاتی که در حال حاضر با آن مواجه هستیم، فقر، بیکاری، تورم، عدم وجود یک فرد معتمد برای شنیدن درد و دل و مشکلات و... است. ما می پرسیم که چرا این دختران و زنان زودتر اعتماد می کنند، اما نمی پرسیم چرا آن رمال آن کار را انجام داد. پسری که با تهدید انتشار عکس دختر جوان اخاذی می کند و رمالی که زنان را فریب می دهد، همگی مساله دارند که باید به طور اساسی حل شود.

در حال حاضر جامعه در شرایطی قرار گرفته است که به هر دری می زند تا به نحوی زندگی اش را دگرگون کند. دلیل این که برخی زنان با دختران با اعتماد به رمالان آنها را به فضای زندگی خصوصی خود راه می دهند، این است که دوست دارند دروغ بشنوند تا دغدغه های ذهنی و فکری آنان مانند ازدواج کردن، یافتن شغل و موارد دیگر مرتفع شود. آنها دنبال کسی هستند که به رویاهای شان جامه عمل بپوشاند، به او اعتماد کنند، آلام شان را تسکین دهد و گوش شنوای صحبت های شان باشد. اما چون فرد مناسبی در محیط خانواده، دوستان و همکاران خود برای بیان مشکلات شان پیدا نمی کنند، از روی ناچاری به رمالان رو می آورند. باید این سوال را پرسید که چه تعداد از خانواده ها پای صحبت های زنان و دختران می نشینند و با آنان در مورد خواسته های شان همراهی می کنند! باید به این موضوع نیز توجه داشته باشیم که اغلب رمالان از طریق دوست و آشنا و فامیل به دیگران معرفی می شود و به این شکل دامنه ارتکاب جرم افزایش پیدا می کند. ضمن این که باید دلیل رجوع این افراد به رمالان را هم بررسی کرد. ما هرگز این مساله را بررسی نکرده ایم که چه عواملی باعث ایجاد حس کمبود در برخی زنان و دختران شده که برای حل مشکلات خود به رمالان پناه می برند. نحوه تربیت این افراد، محل زندگی، خانواده و پارامترهای دیگر در توسل آنها به رمالان نقش مهمی دارد. در این بین حتی ما شاهد مراجعه افراد تحصیل کرده به رمالان هستیم که با وجود داشتن تحصیلات دانشگاهی برای حل مشکلات و تعارضات پای رمالان را به زندگی خود باز می کنند. حتی کسی که دختران را با انتشار عکس تهدید می کند نیز دچار مشکل است و جالب این که در شرایط نیاز و احتیاج، اینگونه جرایم با شدت بیشتری خود را نشان

مصطفی اقلیما
پدر مددکاری اجتماعی ایران



پای زن ساده لوح

مجرمان و کلاهبرداران گرفتار نشوند اما گویا در برهمان پاشنه سابق می چرخد و هنوز تنه جان و مالشان را پیشکش می کنند. نمونه این اتفاق، گردانندگان یک صفحه متن اتفاق را سرهنگ داوود معظمی گودرزی، رئیس پلیس فتای تهران بزرگ چندی زیبایی در اینستاگرام ثبت نام کردند و ادمین صفحه که فردی خوش صحبت بود، از به تمام تصاویر داخل تلفن همراه دختران که اغلب نوجوان بودند، دسترسی پیدا و مجرمان این دختران را تهدید کردند که اگر مبلغی که می خواهند به آنان پرداخت بپردازند، ۴۰۰ میلیون تومان به آنان پرداخت کردند. با ثبت شکایت دختران، پلیس فتا آنها را در یکی از مناطق جنوبی تهران دستگیر و به همراه ادله دیجیتال به پلیس فتا آبان ماه امسال هم مرد رمال ۴۵ ساله‌ای دستگیر شد که به بهانه فروش «معجون ی خود، این شرط را هم گذاشته بود که جز خودشان هیچکس دیگر نباید در خانه و شیدنی به قول خودش جادویی، زنان و دختران را بیهوش و بعد از سرقت اموال با

شیادانی

در لباس رمالی

سرهنگ فضل... سواری پور رئیس پلیس آگاهی غرب استان تهران

گرچه رمالی و فالگیری از گذشته نوعی کلاهبرداری از مردم ساده لوح به شمار می رود، اما باید گفت کم نیستند افرادی که با وجود تحصیلات عالیه دانشگاهی گرفتار این قبیل شیادان می شوند. این اشخاص با سوءاستفاده از شعائر مذهبی و نیازهای افراد و باورهای نادرست نقشه‌های کثیف خود را پیاده کرده و با دریافت مبالغ هنگفت وعده‌های پوچ به مردم می دهند. گرچه پلیس برنامه‌هایی را برای برخورد با این قبیل مجرمان در دستور کار دارد، اما این خود مردم هستند که نباید دل به خرافات آنها ببندند و سعی کنند از طریق منطقی و درست مشکل خود را حل کنند.

آسیب‌های نبود

تفکر نقاد و پرسشگری

دکتر حمید یعقوبی روانشناس و عضو هیات علمی دانشگاه شاهد با بیان این که جوانی دوره‌ای است که افراد در آن علاقه دارند مورد توجه دیگران واقع شوند، به تیش گفت: «بخش عمده‌ای از هویت جوان و نوجوان ناشی از تصویری است که از بدن خود دارد. در دنیا مسابقات مختلفی از جمله ملکه زیبایی و دختر شایسته برگزار می شود که یک بخش آن ناشی از همین نیاز است که جوان و به خصوص دختران مایل به دیده شدن هستند. ضمن این که آمار جراحی‌های زیبایی در ایران بسیار بالاست و بخشی از این اتفاق نیز ناشی از همان نیاز به جلب توجه دیگران است که جوان و نوجوان به آن احتیاج دارد. وجود این نیاز طبیعی در جوان انگیزه‌ای می شود تا با ریسک‌پذیری و ورود به چنین چالش‌هایی حس هیجان طلبی و کنجکاوی خود را ارضا کند. او پس از ورود به چالش به این فکر نمی کند که ممکن است پشت چنین چالش‌هایی مسائل خطرناک دیگری مطرح باشد. او ظاهر را می بیند، اما از پشت صحنه و اتفاقات پس آن غافل است. علت غفلت هم این است که در نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت مدرسه و دانشگاه، و همچنین محیط خانواده و سطح جامعه، تفکر نقاد و پرسشگری را به جوان و نوجوان مان آموزش نداده‌ایم. در سیستم‌های بزرگتر علاقه داریم دیگران حرف‌مان را گوش کنند و به نوعی بله قربانگو داشته باشیم یا به عنوان والد فرزندان از ما اطاعت کند که اگر غیر این رفتار کند، از نظر ما ناسازگار است. این مهمترین ایراد فقدان تفکر نقاد و پرسشگری است. تفکر نقاد یعنی جوان و نوجوان موضوع مطرح شده را به بوته نقد و پرسشگری بکشد که چرا باید این کار را انجام دهد؟ چرا این درست است و آن غلط؟ چرا معلم و رسانه می گویند که افراد نباید به هر حرفی اعتماد کنند. اشکالی به فرزندان ما وارد نیست و ایراد را باید در سیستم تربیتی و آموزش و پرورش جست و جو کرد که باعث می شود فرزندان مان را پرسشگر تربیت نکنیم. اگر کودک و نوجوان مان را نقاد و پرسشگر تربیت کنیم، در این صورت و در مواجهه با هر تفکر و خواسته‌ای بلافاصله اعتماد نمی کنند و این سؤال را مطرح می کنند که چرا باید خواسته برخی افراد را برآورده کنند، اما وقتی آموزش نبیند، سواد رسانه‌ای نداشته باشد، نقد نکند و از او صرفاً اطاعت محض خواسته شود، طبعاً از چاله به چاه می افتد. جوان و نوجوان به دلیل حس هیجان طلبی و ریسک‌پذیری، کاری را انجام می دهد و درگیر مشکلات پس از آن می شود، بعد به خودمان می آییم که چرا این اتفاق افتاد و چرا این بلا سر فرزندم آمد.»

این روانشناس نبود سواد رسانه‌ای و تفکر نقاد را مهمتر از کمبود اعتماد به نفس دانست و افزود: «آن قدر که نبود تفکر نقاد و پرسشگری به جوان و نوجوان آسیب می زند و او را گرفتار دام سودجویان می کند، کمبود اعتماد به نفس یا عزت نفس عامل تعیین کننده‌ای به شمار نمی رود. مگر تمام دخترانی که در برابر این چالش قرار گرفتند، تسلیم خواسته ادمین صفحه شدند؟! چرا یک خانم ۴۰ یا ۳۰ ساله سراغ این چالش نرفتند. جوانی دوره دیده شدن است و وقتی فرصت این کار به او داده نشود، فرد دیگری با سوء استفاده از این شرایط زمینه را به گونه‌ای منفی برای دیده شدن او فراهم می کند که آثار سوئی به همراه دارد. برای ایجاد تفکر نقاد، خانواده، نظام آموزش و پرورش و در کل حاکمیت باید وارد عرصه شوند تا اثر خود را به صورت آگاهی، پرسشگری و نقادی در جلوگیری از افتادن نوجوانان و جوانان در دام سودجویان نشان دهد.»

هشدارهایی

که باید آویزه

گوش شوند

سرهنگ داوود معظمی گودرزی رئیس پلیس فتای تهران بزرگ سوءاستفاده از محتوای خصوصی در شبکه‌های اجتماعی یکی از شایع ترین جرائم حوزه فضای مجازی است و افراد نباید در فضای مجازی به افراد ناشناس و غریبه اعتماد کنند و اطلاعات و تصاویر شخصی و خصوصی خود را در اختیار دیگران قرار دهند. برابر ماده ۱۷ قانون جرائم رایانه‌ای هرکس به وسیله سیستم‌های رایانه‌ای و مخابراتی، صوت یا تصویر یا فیلم خصوصی یا اسرار دیگری را بدون رضایت او منتشر کند یا در دسترس دیگران قرار دهد به نحوی که منجر به ضرر یا هتک حیثیت او شود، مرتکب جرم شده و قانونگذار برای آن مجازات تعیین کرده است.

رفیق‌کشی ناخواسته در یک روز برفی

داستان

تشر

۶ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

راهروی دادگاه کیفری یک استان تهران هر روز شاهد حضور دو گروه از افراد است؛ گروه اول متهمان به قتل با لباس راه آبی، سرمهای با دستبند از زندان به آنجا منتقل

شدند. گروه دوم هم اولیای دمی هستند که هنوز داغ عزیز بر دل دارند و آمده‌اند برای خونخواهی. برخی پرونده‌ها متهمی ندارد و اولیای دم درخواست دیه از بیت‌المال را

مطرح کرده‌اند. این هفته پرونده‌ای را روایت کرده‌ایم که در دادگاه کیفری در حال رسیدگی است.

سپس امیر در جایگاه ایستاد و با قبول اتهامش گفت: «شب حادثه در خانه بودم که یکی از دوستانم به نام میلاد سراغم آمد و دو نفری به کارگاه شاهین رفتیم و مشروب خوردیم. من یک مرغ گرفته بودم و در حال خرد کردن آن بودم تا جوجه درست کنم. در این موقع یکی از دوستان میلاد هم به آنجا آمد. او یک جعبه همراه داشت که چند توله سگ داخلش بود. شاهین برای من پیامکی ارسال کرد و خواست سیاه‌بازی راه بیندازم تا توله سگ‌ها را بردارد. گفتم این کار درستی نیست. بعد به دوست میلاد مشروب و حشیش تعارف کرد که او گفت اهل مشروب و مواد نیست. همین جابحث شروع شد و من سعی کردم میلاد و دوستش را از کارگاه بیرون ببرم. شاهین قمه‌ای در دست داشت و من چاقوی پاک کردن مرغ را برداشتم. برف باریده بود و در راه پله پایم سر خورد و چاقو به سینه او اصابت کرد. شاهین از کارگاه بیرون آمد و به دیوار تکیه داد. به او نزدیک شده و دیدم سینه‌اش خونین است. سریع سوار ماشینم کرده و به بیمارستان بردم.»

متهم در آخرین دفاع گفت: اولیای دم مقتول در دادگاه نیستند که از آنها حلالیت بخواهم. من پشیمانم و قصد کشتن شاهین را نداشتم. او با قمه به سمتم آمد و من خواستم دفاع کنم که پایم سر خورد و تیغه چاقو وارد سینه‌اش شد.

پس از آخرین دفاعیات متهم و وکیل مدافعش، قضات برای تصمیم‌گیری وارد شور شدند.



مقتول فرزند صغیرش است که معاون قوه قضاییه از طرف او برای متهم درخواست قصاص کرده.

متهمی که این هفته در دادگاه محاکمه شد، پسر جوانی بود که در جنایتی مستانه مرتکب قتل دوستش شده بود. متهم در جلسه دادگاه مدعی شد لیز خوردن روی برف باعث فرو رفتن چاقو داخل سینه دوستش شده است. تحقیقات جنایی در این پرونده از زمستان سال گذشته و با گزارش مرگ مشکوک مرد جوانی در یکی از بیمارستان‌های تهران آغاز شد. ماموران پس از حضور در بیمارستان با جسد غرق در خون مردی به نام شاهین روبه‌رو شدند که با اصابت ضربه چاقو به سینه‌اش از پا درآمده بود.

پزشک بیمارستان در تحقیقات گفت: مقتول ساعتی قبل از سوی یکی از دوستانش به اورژانس منتقل شده بود. ضربه چاقو باعث آسیب جدی به قلب و ریه این مرد شده بود. برای نجات جانش تلاش زیادی کردیم اما او بر اثر شدت جراحات جان باخت.

پسر جوانی که شاهین را به بیمارستان انتقال داده بود، شناسایی و دستگیر شد. امیر ۳۰ ساله به قتل اعتراف کرد و گفت: «امشب به کارگاه مقتول رفته و در آنجا مشروب خوردیم. دو نفر دیگر هم آنجا بودند که در عالم مستی دعوا شروع شد. شاهین قمه داشت و من برای ترساندن او چاقویی به سمتش پرت کردم که به سینه‌اش برخورد کرد. قصد قتل نداشتم.»

با تکمیل تحقیقات، پرونده برای محاکمه به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران ارسال شد و متهم پای میز محاکمه قرار گرفت. در ابتدای این جلسه نماینده دادستان با قرائت کیفرخواست گفت: «تنها ولی دم

فراری



زینب علیپورطهرانی
تپش

در قسمت‌های قبل خواندید که گندم سرمدی قصد سفر به زادگاه پدری‌اش را داشت که بمبی در اتوبوس منفجر و باعث چپ کردن اتوبوس شد، تنها کسی که از این حادثه زنده ماند، گندم بود که پس از مدتی از کما خارج شد و با سرگرد درباره اتفاق پیش آمده صحبت کرد. سرگرد و همکارش رحمتی با خانواده مسافران دیگر صحبت کردند اما سرنخی پیدا نکردند. حتی به محل کار قبلی گندم و نزد شفاعت، رئیس شرکت رفتند و از آنها بازجویی کردند. بعد از آن سرگرد با دوست خیرنکارش تماس گرفت و خواست که خبر زنده ماندن گندم را رسانه‌ای کند. همزمان به صورت ۴۴ ساعته رحمتی را برای مراقبت از گندم به بیمارستان فرستاد. روز بعد خودش شبفت نگهبانی را با رحمتی عوض کرد. نیمه‌های شب مرد ناشناسی به سمت اتاق گندم آمد، آمپولی به سرگرد زد و وارد اتاق شد تا برای به قتل رساندن گندم، دارویی به سرم او وارد کند اما در همان لحظه رحمتی که وارد بیمارستان شده بود با مرد ناشناس درگیر شد و او را هول داد. مرد ناشناس سرش به تخت برخورد کرد و بیهوش شد.

ادامه داستان...

سرگرد آرام چشمانش را باز و به اطراف نگاه کرد. سربازی کنار تخت او روی صندلی نشسته بود و سرگرم موبایلش بود و به دست سرگرد نیز سرم وصل بود. سرگرد تلاش کرد روی تخت بنشیند که سرباز متوجه او شد و گفت: حال تون بهتره قربان؟

سرگرد با تعجب گفت: چرا من اینجا بستری‌ام؟ سرباز گفت: یه نفر می‌خواست گندم سرمدی رو به قتل برسونه که سروان رحمتی رسید و دستگیرش کرد. اون مرد به شما هم دارویی تزریق کرده بود و شما بیهوش شده بودین.

سرگرد کمی فکر کرد و یادش آمد چه اتفاقی برایش افتاده. به سرباز گفت: برو به پرستار بگو بیا این رو از دست من دربیاره، می‌خوام برم.

سرباز گفت: اما قربان...

سرگرد اجازه نداد او حرفش را تمام کند و بالحن جدی گفت: برو پرستار رو خبر کن.

سرباز دستپاچه از اتاق خارج شد تا پرستار را بالای سر او بیاورد. بعد از چند دقیقه با پرستار برگشت. سرگرد درخواستش را مطرح و پرستار امتناع کرد. سرگرد می‌خواست خودش سرم را از دستش باز کند که دکتر برای ویزیت وارد اتاق شد و بعد از این‌که درخواست سرگرد را شنید، به پرستار اشاره کرد که سرم را از دست او جدا کند. سرگرد از بیمارستان مرخص شد و به سمت اداره رفت. در این میان رحمتی در حال بازجویی از مرد غریبه بود. سرگرد از رحمتی خواست که برای استراحت به خانه برود تا خودش بازجویی را انجام بدهد. سرگرد مقابل مرد که دستبند داشت، نشست و از او سوالاتی پرسید اما مرد حرف نمی‌زد و هیچ اتهامی را قبول نداشت. سرگرد بالحن تندتر و جدی‌تری با او صحبت کرد. یکباره

فکری به ذهنش رسید و گفت: شفاعت هیچ اتهامی رو قبول نکرده و توی بازجویی گفته تو خصومت شخصی با گندم سرمدی داشتی و می‌خواستی بکشیش. مرد گفت: دروغ گفته. من اصلا اون خانومی که گفتی رو نمی‌شناسم.

سرگرد گفت: اما همه چیز گردن تو افتاده. از بمب‌گذاری و اقدام به قتل و بازم بگم؟ مرد عصبانی شد و گفت: دروغ می‌گین. می‌خوااین منو به حرف بیارین.

سرگرد با خونسردی گفت: میل خودته. اگر اعتراف کنی و همه چیزو به من بگی، توی گزارش همکاری با پلیس رو می‌نویسم اما اگه واقعیت رونگی، جوری گزارش رو می‌نویسم که خودتم نتونی برای نجاتت کاری کنی. بعدش معلوم نیست چه بلایی سر زن و بچه‌ات بیاد.

داستان

تپش

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۷

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

سرگرد این جملات را گفت و خواست از اتاق خارج شود که مرد او را صدا کرد و گفت: قول می‌دین مراقب خانواده‌ام باشین؟ سرگرد پرسید: مراقبت از چی؟ از کی؟

مرد گفت: دهن من باز بشه، خانواده‌مو می‌کشن.

سرگرد مقابل او نشست و گفت: به شرفم قسم می‌خورم اتفاقی براشون نیفته.

مرد گفت: شفاعت توی لاستیک‌هایی که وارد می‌کنه، مواد مخدر جاساز می‌کنه. گندم سرمدی حسابدار شرکت بود که خیلی اتفاقی متوجه این کار شد و خودش استعفا داد. تهدیدش کردن. اونم می‌خواست فرار کنه اما شفاعت نگران بود سرمدی حرفی بزنه یا این‌که بخواد ازش اخاذی کنه. بمب‌گذاری اتوبوس رو طراحی کرد. مطمئن بود سرمدی کشته می‌شه اما وقتی متوجه شد زنده است، می‌خواست کارشو تموم کنه که بازم موفق نشد. مطمئنم از وقتی شنیده من دستگیر شدم، داره برنامه فرارو می‌چینه.

سرگرد لبخند زد و گفت: نمی‌تونه از دست قانون فرار کنه.

سرگرد با رحمتی تماس گرفت و خواست که با همکارانش شفاعت را دستگیر کنند. در این بین متهم را هم به بازداشتگاه فرستاد. دو مامور هم برای محافظت از خانواده متهم فرستاد.

رحمتی وقتی مقابل خانه شفاعت رسید از او خبری نبود.

سریع اسمش را استعلام کرد و فهمید برای دو ساعت بعد بلیط پرواز به استانبول را گرفته. با سرگرد هماهنگ کرد و سریع راهی فردگاه امام شد. وقتی به آنجا رسید، مسافران تازه سوار شده و هواپیما پرواز نکرده بود. با نشان دادن حکم قضایی جلوی پرواز هواپیما را گرفت و خودش را به هواپیما رساند اما از شفاعت خبری نبود. صندلی خالی یکی از مسافران و دستشویی هواپیما نظرش را جلب کرد.

به قسمت عقب هواپیما رفت و طوری با سر مهماندار صحبت کرد که انگار چیزی پیدا نکردند و می‌روند. بعد با خلبان هماهنگ کرد کمی حرکت کند. شفاعت که فکر می‌کرد همه چیز حل شده، در دستشویی را باز کرد و با رحمتی روبه‌رو شد.

دردسر خرید ویلا برای زوج جوان



مرد جوان وقتی یک ویلا در شمال کشور خرید، هرگز تصورش را هم نمی کرد که همسرش به جای خوشحالی، عصبانی شود و تصمیم بگیرد برای همیشه به زندگی مشترکشان پایان دهد. این ویلا آن قدر برای این زوج دردسرساز شد که آنها پای شان به دادگاه خانواده کشیده شد. این زوج جوان هفته گذشته درخواست طلاق خود را به قاضی ارائه کردند.

سیما فراهانی
تپش



همیشه به خاطر

این کارهایش

عذاب می کشیدم

تا این که این بار

او کاری کرد که

متوجه شدم

زندگی در کنار این

مرد فایده ای ندارد

باشیم. حافظ می توانست همین پول را پس انداز کند تا خانه خودمان را بخریم اما او باز با بی فکری اش مرا عصبانی کرد تا جایی که دیگر دلم نمی خواهد در کنار این مرد خودخواه زندگی کنم. در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی ما هشت سال است که می خواهیم در تهران یک خانه بخریم اما همسرم به خاطر زیاده خواهی هایش مانع انجام این کار شده است. در این مدت خانه های زیادی را برای خرید دیدیم اما او هیچ کدام آنها را نپسندید و مرتب ایراد می گرفت. من هم وقتی توقعات همسر را دیدم، متوجه شدم ما حالا حالا ها نمی توانیم از پس خرید خانه بربیاییم. برای همین وقتی دیدم که این ویلا با قیمت بسیار مناسب به فروش می رسد، با خودم گفتم تا زمانی که بتوانیم خانه ای مناسب در تهران بخریم، این ویلا را خریداری کنم تا حداقل بتوانیم از آن استفاده کنیم اما از آنجایی که تصور می کند فقط خودش می تواند درست فکر کند، کار هردوی ما را به اینجا کشانده است. من هم از زندگی با این زن خودخواه که همیشه مرا تحقیر کرده، خسته شدم. این زن هیچ وقت حاضر نشد به خاطر من کوتاه بیاید و کمی هم به نظرات من احترام بگذارد. وقتی داشتم این ویلا را می خریدم، تصور می کردم با این کار او را خوشحال می کنم اما او به جای خوشحال شدن، تو ذوق من زد. در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید در نهایت هردو را به مشاوره خانواده فرستاد تا شاید پس از مشورت تخصصی، مشکل و اختلاف شان حل شود.



زن جوان درخصوص علت درخواست طلاق خود گفت: آقای قاضی شوهرم با خودخواهی ها و ندانم کاری هایش زندگی هردوی ما را برهم زده و آرامش را از من گرفته است. حافظ هر بار با انجام یک کاری، ضربه بزرگی به زندگی ما وارد کرده است و همیشه این من بودم که در اوج ناراحتی و عصبانیت باید سکوت می کردم. ولی دیگر خسته شدم. آقای قاضی باور کنید در این مدت هشت سال شوهرم یک بار هم از من نظرخواهی نکرده و همیشه هرکاری خودش دلش خواسته، انجام داده است. مثلاً بدون این که به من بگوید، ماشین ما را عوض کرده یا مثلاً بدون هیچ حرفی وام گرفته و به کسی قرض داده است. همیشه به خاطر این کارهایش عذاب می کشیدم تا این که این بار او کاری کرد که متوجه شدم زندگی در کنار این مرد فایده ای ندارد. من و حافظ از همان روز اول زندگی ما مستاجر بودیم و داشتیم پول های ما را جمع می کردیم که بتوانیم یک خانه در تهران بخریم اما درست در اوج تلاش برای خرید خانه، این مرد بدون این که نظر مرا بپرسد، تمام پول هایش را داد و یک ویلا در شمال کشور خرید. بعد از شنیدن این موضوع به شدت شوکه شدم. ما هنوز در تهران مستاجر هستیم و در این سال ها هم به خاطر این که خانه ای برای خودمان نداشتیم، کلی سختی کشیدیم اما او به یکباره همه زندگی ما را نابود کرد و یک ویلا خرید. وقتی ما تا این اندازه سختی می کشیم، چرا باید در شمال و روبه روی ساحل یک ویلا داشته

همسران را نادیده نگیرید

نظر مشاور

اجتماعی و حتی در نهایت طلاق می شود. وقتی فاصله زیادی در روابط زناشویی به وجود بیاید، زن و مرد دیگر نمی توانند آن احساس امنیت و حمایت را در طرف مقابل خود ببینند و همین می تواند عواقب جبران ناپذیری را به وجود بیاورد. عواقبی که سردی و از بین رفتن عشق میان زن و شوهر را شامل می شود. به اعتقاد من این که زن و شوهر حتی در کوچک ترین کارها نیز با شریک زندگی شان مشورت کنند، نشان از عدم اعتماد به نفس نیست بلکه به این معنی است که همسرشان برای شان قابل احترام است و حتی یک نوع ابزار علاقه نیز محسوب می شود. بنابراین بهتر است که زنان و مردان در زندگی مشترک بدون نظرخواهی از شریک زندگی، کاری را انجام ندهند و مفهوم زندگی مشترک را بیشتر درک کنند تا در آینده با مشکلات جدی تری مواجه نشوند.



سارا شقاقی، روانشناس در این خصوص می گوید: معمولاً یکی از مهم ترین مسائلی که می تواند یک زندگی مشترک را از میان ببرد، پنهانکاری و نداشتن صداقت است. هم زن و هم مرد دوست دارد که شریک زندگی اش با او صادق باشد و نظرات او را هم در انجام کارهای مشترک شان در نظر بگیرد. پنهانکاری و در نظر نگرفتن خواسته طرف مقابل کم کم باعث می شود که شریک زندگی احساس سرخوردگی و دیده نشدن، کند و از همسرش دورتر شود. آن وقت است که این دوری کم کم به ویرانی زندگی می انجامد. وقتی کارکردهای خانواده مثل کارکردهای اجتماعی، شناختی و عاطفی یکی پس از دیگری آسیب ببینند، زن و شوهر کم کم احساس رضایتمندی خود از زندگی مشترک شان را از دست می دهند. از بین رفتن این رضایت هم، باعث گسست روانی، عاطفی،

خانواده

تپش

۸ | ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

شناختنامه

سر دبیر تپش: محمد غمخوار

مدیر هنری:

حمیدرضا خاتونی

تحریریه:

لیلا حسین زاده، هلیا نصرتی

امیرعلی حقیقت طلب

مجید غمخوار

زینب علیپور طهرانی

معصومه ملکی، سیما فراهانی

آدرینا ایرانمنش

صفحه آرایی: وحید اخباری

گرافیک عکس: زرناز حسینی

جلد: سپهر سپاهی فرد

ویراستار: سیدمهدی یکه سادات

رسانه های نو: رضا آیین



تپش را در شبکه های اجتماعی دنبال کنید



@TAPESH_JAMEJAM

شماره تلفن های پذیرش | ۴۹۱۰۵۰۰۰



امور آگهی های روزنامه جام جم